

## الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی

جهانگیر کرمی<sup>۱</sup>

ولی کوزه‌گر کالجه‌ی<sup>۲</sup>

ایالات متحده آمریکا یکی از پویاترین و تاثیرگذارترین بازیگران منطقه آسیای مرکزی طی دو دهه گذشته به شمار می‌رود. در واقع الزامات «هژمونی» ایالات متحده آمریکا در جهان پس از جنگ سرد که از لحاظ معنی و مفهوم تفاوت‌های بنیادینی با مفاهیمی چون «استعمار» و «امپریالیسم» دارد، موجب شد آمریکا بر پایه سه اصل «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی» در منطقه‌ای حضور یابد که هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکا است. در این بین، وجود سه قدرت رقیب آمریکا یعنی جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین در مجاورت منطقه آسیای مرکزی و نحوه «تعامل و یا تقابل» این سه قدرت منطقه‌ای و جهانی با اهداف، سیاست‌ها و رویکردهای مختلف ایالات متحده آمریکا، بخش مهمی از روند «بازی بزرگ جدید» را شکل بخشیده است. شرایط پیش گفته، این پرسش را به وجود می‌آورد که ایران، روسیه و چین برای مقابله و یا کاهش تاثیرگذاری اهداف و برنامه‌های آمریکا در سطح منطقه آسیای مرکزی از چه رویکردهایی بهره جسته‌اند؟ آیا این رویکردها و به عبارتی واکنش‌ها، یکسان بوده و یا وضعیت‌های متفاوتی را تجربه نموده است؟ به منظور پاسخ به پرسش‌های یاد شده، این فرضیه مطرح می‌شود که «الگوهای رفتاری سه کشور ایران، روسیه و چین در قبال سیاست خارجی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی، مطابق با مزیت‌های نسبی این سه بازیگر در حوزه‌های جغرافیایی-ژئوپولیتیکی، سیاسی، دفاعی-امنیتی و فرهنگی-تمدنی منطقه آسیای مرکزی و نیز ماهیت روابط دو جانبه با ایالات متحده آمریکا، روند یکسانی را تجربه نکرده و متفاوت بوده است». مقاله پیش‌رو با کاربست نظریه هژمونی (برتری‌خواهی) و با بهره‌گیری از مفاهیمی چون «ضد هژمونی»، «موازنه نرم» و «موازنه سخت»، در صدد آزمون این فرضیه و دستیابی به پاسخی منطقی، جامع و قانع‌کننده به پرسش‌های مقاله برآمده است.

**واژگان کلیدی:** آسیای مرکزی، ایالات متحده آمریکا، ایران، فدراسیون روسیه،

چین، هژمونی و ضد هژمونی، موازنه نرم و سخت.

Email: jkarami@ut.ac.ir

Email: vali.kaljeji@gmail.com

<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه تهران، تهران، ایران.

<sup>۲</sup> پژوهشگر گروه مطالعات اوراسیا مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۷، تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۲۰

## مقدمه

بیش از دو دهه از استقلال کشورهای منطقه آسیای مرکزی می‌گذرد و منطقه همچنان مورد توجه بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. فدراسیون روسیه، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری خلق چین، افغانستان، پاکستان، هند، ترکیه، رژیم صهیونیستی، عربستان سعودی، ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از جمله بازیگران فعال و تاثیرگذار در تحولات منطقه آسیای مرکزی طی دو دهه گذشته بوده‌اند که برآیند اهداف و منافع همسو و یا متعارض آنها موجب شکل‌گیری «بازی بزرگ جدید»<sup>۱</sup> در این منطقه شده است که یادآور «بازی بزرگ»<sup>۲</sup> قرن نوزدهم میان امپراطوری روسیه تزاری و بریتانیای کبیر است. بدون تردید، بخش مهمی از شکل‌گیری و تداوم «بازی بزرگ جدید» در فضای ژئوپلیتیک منطقه آسیای مرکزی را باید نتیجه حضور و نقش‌آفرینی ایالات متحده آمریکا دانست. آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت به جامانده از جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را فرصت گران‌سنگی برای حضور در مناطقی چون آسیای مرکزی، قفقاز، حوزه دریای سیاه و بالتیک و نیز شرق اروپا یافت. هدف اصلی و کانونی، حفظ قدرت هژمونیک ایالات متحده در جهان پس از جنگ سرد بود.

در این بین، آنچه موجب حساسیت و توجه به حضور واشنگتن در منطقه آسیای مرکزی شده است، وجود سه قدرت رقیب یعنی جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین در مجاورت منطقه آسیای مرکزی است. طی دو دهه گذشته نحوه «تعامل و یا تقابل» این سه قدرت منطقه‌ای و جهانی با اهداف، سیاست‌ها و رویکردهای مختلف ایالات متحده آمریکا، بخش مهمی از روند «بازی بزرگ جدید» را شکل بخشیده است. در این بین، آنچه موجب حساسیت و توجه به حضور واشنگتن در منطقه آسیای مرکزی شده است، وجود سه قدرت رقیب آمریکا یعنی جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین در مجاورت منطقه آسیای مرکزی است. شرایط پیش‌گفته، این پرسش را به وجود می‌آورد که ایران، روسیه و چین برای مقابله و یا کاهش تاثیرگذاری اهداف و برنامه‌های آمریکا در سطح منطقه آسیای مرکزی از چه رویکردهایی بهره‌جسته‌اند؟ آیا این رویکردها و به عبارتی واکنش‌ها، یکسان بوده و یا وضعیت‌های متفاوتی را تجربه نموده

<sup>۱</sup> . New Great Game

<sup>۲</sup> . Great Game

است؟ به منظور پاسخ به پرسش‌های یاد شده، این فرضیه مطرح می‌شود که «الگوهای رفتاری سه کشور ایران، روسیه و چین در قبال سیاست خارجی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی، مطابق با مزیت‌های نسبی این سه بازیگر در حوزه‌های جغرافیا-ژئوپلیتیک، سیاسی، دفاعی-امنیتی و فرهنگی-تمدنی منطقه آسیای مرکزی و نیز ماهیت روابط دو جانبه با ایالات متحده آمریکا، روند یکسانی را تجربه نکرده و متفاوت بوده است».

پاسخ علمی و جامع به پرسش‌های یاد شده نیازمند انتخاب و کاربست یک چارچوب نظری مناسب است تا از طریق آن بتوان الگوهای رفتاری ایران، روسیه و چین را در مواجهه با سیاست‌های ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی تبیین نمود. بدین منظور در این مقاله با بهره‌گیری از نظریه هژمونی (برتری خواهی) که تبیین‌کننده الگوی رفتاری ایالات متحده به عنوان یک «قدرت هژمونیک» است، کوشش خواهد شد الگوی رفتاری هر یک از سه کشور ایران، روسیه و چین در منطقه آسیای مرکزی، تحت عنوان «الگوهای ضد هژمونی» مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. همچنین به منظور تبیین تفاوت‌ها و تشابهات حاکم بر هر یک از الگوهای مختلف ضد هژمونی از سوی سه کشور ایران، روسیه و چین نیز از دو مفهوم «موازنه نرم» و «موازنه سخت» استفاده خواهد شد تا درک بهتری از کوشش سه کشور یاد شده در ایجاد یک «نظم موازنه محور» در مقابل اهداف و برنامه‌های سیاست خارجی ایالات متحده در سطح منطقه آسیای مرکزی حاصل شود.

### چارچوب نظری؛ نظریه هژمونی (برتری خواهی)

برتری خواهی، سلطه‌جویی یا ایجاد کنترل بر امور منطقه، بخشی از جهان یا بر همه جهان که در اصطلاح «هژمونی» (به تلفظ انگلیسی)، «همگونی» (به تلفظ آلمانی) و «هژمونی» (به تلفظ فرانسوی) گفته می‌شود، هدف اصلی در بازی‌های ژئوپلیتیک است (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۱۷۳). اما در حوزه اندیشه سیاسی، نخستین بار «آنتونیو گرامشی»<sup>۱</sup> (۱۸۹۱-۱۹۳۷) متفکر سرشناس و از بنیان و فعالان حزب کمونیست ایتالیا، نخستین شخصی بود که به صورت منسجم و مبسوط مفهوم هژمونی را در نظریه مارکسیستی-ایده‌آلیستی خود پرورش داد. از دیدگاه گرامشی، وقوع انقلاب واقعی، مستلزم

<sup>۱</sup> . Antonio Gramsci

انقلاب در سطح هژمونی است؛ به این معنی که یک گروه اجتماعی برای نیل به «تفوق»<sup>۱</sup> باید در میان گروه‌هایی متحد هژمونی داشته باشد. هژمونی از دید گرامشی، توانایی یک گروه اجتماعی به اعمال کارویژه‌ای با جهت‌گیری سیاسی و معنوی در جامعه است. در چنین وضعیتی، سایر گروه‌ها نیز نقش پیش‌رو هژمون در جامعه را تایید می‌کنند و اجماع نسبتاً وسیع سیاسی در راستای حمایت از اهداف و سیاست قدرت هژمون صورت می‌گیرد. هژمون نیز با توسل به روش‌هایی چون پاسخ‌گویی به منافع متحدین، توجه به انگیزه‌های آنها، کمک به شکل‌گیری و نیز پاسخ‌گویی به خواسته‌های مطلوب آنها، رهبری خود را اعمال می‌کند (اوجلی و گریک مورفی، ۱۳۷۳: ۱۸۷-۱۸۸).

اما مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل با عناوین و نام‌های مختلفی از سوی صاحب نظران یاد شده است که این امر ریشه در تفاوت دیدگاه نظری این صاحب‌نظران دارد. «استیلای بدون چیره‌جویی»،<sup>۲</sup> «استیلای چیره‌طلب»،<sup>۳</sup> «ثبات چیره‌طلبانه»<sup>۴</sup> و «قدرت استیلایی»<sup>۵</sup> از جمله واژگان و اصطلاحاتی است که به صورت مستقیم و غیرمستقیم موضوع هژمون و قدرت هژمونی را مورد توجه قرار می‌دهند. به منظور ایجاد یکپارچگی و انسجام در کاربرست نظریه در این مقاله، صرفاً از عنوان «هژمون» برای طرح مباحث استفاده خواهد شد. نظریه هژمونی دارای ابعاد و مولفه‌های متعددی است که برای فهم دقیق‌تر این نظریه و پرهیز از برخی قضاوت‌های نادرست باید به آنها توجه نمود. به طور کلی، هژمونی دارای دو بعد مادی و غیرمادی است؛<sup>۶</sup> با مفهوم «سلطه»<sup>۷</sup> و نیز مفهوم «امپریالیسم» تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد؛<sup>۸</sup> که در کاربرست این نظریه باید به این نکات و ظرایف توجه نمود؛ اما مفهوم

1. Supremacy

2. Non Hegemonic Domination

3. Hegemonic Domination

4. Hegemonic Stability

5. Hegemonic Power

<sup>۶</sup> . هژمونی به طور عام از سه رکن «مادی»، «اراده تبدیل شدن به قدرت هژمونیک» و در نهایت «ایدئولوژی اجماع‌ساز و مشروعیت بخش» تشکیل شده که به ترتیب: «شرط لازم»، «شرط کافی» و «شرط تداوم» هژمونی محسوب می‌شود.

<sup>۷</sup> . چنانچه گرامشی اشاره می‌کند سلطه مبتنی بر زور ولی هژمونی مبتنی بر اجماع و رضایت است. وقتی هژمونی اخلاقی نیست و بر فریب و نیرنگ متکی می‌شود، گرامشی آن را سلطه می‌خواند. بیشتری دارد.

<sup>۸</sup> . هژمونی راه میانه دو وضعیت امپراطوری جهانی (یک ساختار سیاسی فراگیر) و آنارشی نسبی (تعدد قدرت‌های بزرگ نسبتاً برابر) است که در آن فقط یک قدرت وجود دارد که آن قدر قوی است که می‌تواند قواعد بازی را وضع کند، اما این قدرت هر کاری را نمی‌تواند انجام دهد، بلکه فقط می‌تواند مانع تغییر بنیادین قواعد با عملکرد دیگران شود.

هژمونی که گرامشی از آن برای تحلیل اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع سرمایه‌داری استفاده می‌کرد؛ از سوی طیف گسترده‌ای از مکاتب نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، اعم از برخی وابستگان به جریان اصلی و نیز گروهی از پیروان آرای انتقادی و بازتابی مورد توجه واقع شده است (کیوان حسینی، الف، ۱۳۸۹: ۱۶۴). همین امر موجب ارائه تعاریف مختلفی از معنی و مفهوم این نظریه شده است. اما از میان تعاریف مختلفی که در رابطه با هژمون و قدرت هژمونیک ارائه شده است، ملزومات مقاله ایجاب می‌کند که یک تعریف را به عنوان تعریف مبنا معرفی شود. به نظر می‌رسد تعریفی که «گراهام ایوانز»<sup>۱</sup> و «جفری نوهام»<sup>۲</sup> در فرهنگ روابط بین‌الملل از معنی و مفهوم هژمونی ارائه می‌دهند، می‌تواند به عنوان یک تعریف علمی و جامع مبنای این مقاله قرار گیرد:

*«هژمونی به نوعی نظم بین‌المللی یا وضعیت خاصی از نظم جهانی اشاره دارد که بر مبنای انگیزه‌ها و رفتار تفوق‌جویانه و کنترل‌طلب یک دولت شکل می‌گیرد. در این شرایط، الگوی توزیع توانمندی‌ها در سطح نظام بین‌المللی بر محور مساعی آن دولت برای دستیابی به منصب قدرت غالب<sup>۳</sup> و بهره‌گیری از آن در مسیر مدیریت این نظم، معنا و هویت می‌یابد. در چارچوب تحلیلی قدرت هژمون بر مفاهیم رضایت هژمونیک و توانایی تاکید می‌شود. اولی به پذیرش قدرت هژمون از سوی بخشی از اعضای جامعه جهانی اشاره دارد. از این زاویه، رضایت هژمونیک به نقش رضایت عمومی در پایداری رهبری دولت یادشده و اهداف آن توجه دارد.» (ایوانز و نوهام، ۱۳۸۱: ۳۳۸ - ۳۳۹).*

اما ورای تعاریف یاد شده، نکته مهم کاربست نظریه هژمونی در مورد نوع الگوی رفتاری سیاست خارجی آمریکا در جهان پس از جنگ سرد به ویژه در منطقه آسیای مرکزی (به عنوان موضوع اصلی این مقاله) است. از این منظر، ایالات متحده آمریکا به عنوان یک «قدرت هژمونیک» و بر پایه سه اصل «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی»، توانسته است در منطقه‌ای حضور یابد که هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکا است. میانگین فاصله واشنگتن با پایتخت‌های پنج کشور منطقه آسیای مرکزی نشان‌دهنده فاصله ۱۰ هزار کیلومتری میان آمریکا و منطقه آسیای مرکزی است. ایالات متحده در راستای اهداف،

<sup>1</sup> . Graham Evans

<sup>2</sup> . Jeffrey Newham

<sup>3</sup> . Preponderant Power

رسالت و منافع هژمونیک مورد نظر خود، سیاست‌ها و رویکردهای مختلفی را در منطقه آسیای مرکزی به مورد اجرا گذاشته است که طیف متنوعی از اهداف و منافع هژمونیک سیاسی (تغییر الگوی رفتاری در آسیای مرکزی)، هژمونیک امنیتی - استراتژیک (حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی)، هژمونیک اقتصادی (اقتصادگرایی و ثبات هژمونیک به محوریت منابع انرژی در آسیای مرکزی) و هژمونیک فرهنگی (نظم آمریکایی و توسعه لیبرالیسم در آسیای مرکزی) را در برمی‌گیرد. اعمال این سیاست‌ها و رویکردهای هژمونیک، واکنش قدرت‌های رقیب آمریکا در منطقه یعنی سه کشور ایران، روسیه و چین را در پی داشته است که منطق رفتاری و نوع واکنش آنها در قالب مفهوم «ضد هژمونی»<sup>۱</sup> قابل بیان است که در ادامه به معنی و مفهوم آن پرداخته می‌شود.

#### ضد هژمونی: معنی و مفهوم

معنی و مفهوم ضد هژمونی در عرصه روابط بین‌الملل تا حد زیادی متفاوت از این برداشت گرامشی است. به طور کلی از منظر نظری و سیاست عملی، همواره رفتارهای چیره‌طلبانه یا هژمونیک قدرت‌های بزرگ با چالش‌هایی مواجه بوده‌اند. آنچه عمدتاً در قالب «واکنش‌های مقابله‌گرا» یا «ضد هژمونیک» از سوی ملت‌ها، گروه‌های مردمی یا حتی دولت‌های رقیب و ستیزه‌جو صادر می‌شود. در این ارتباط مفهوم «کنش‌های ضد چیره‌جویی» (هژمونیک) از روند دائمی «چالش‌آفرینی»، «نبرد» و تجدید سازمان» در برابر قدرت چیره‌جو حکایت دارد (کیوان حسینی، ب، ۱۳۸۹: ۱۳۴). جان ایکنبری<sup>۲</sup> برای تشریح این نوع رفتار از تعبیر شیوه‌های ممکن برای حفظ ویژگی «روابط قدرتی نامتقارن» در کنار تداوم استیلا و چیره‌جویی استفاده و آن را در سه وضعیت معرفی می‌کند: «سلطه تحمیلی»؛ که به رفتار کشورهای ضعیف و درجه دوم مربوط می‌شود؛ بازیگرانی که با وجود ناراحتی از موقعیت زیردستی و میل مفرط به رهایی از آن از توانایی لازم برای مقابله با بازیگر چیره‌جو محروم هستند. وی این حالت را نوعی «امپراطوری غیر رسمی» می‌داند. در نوع دوم، یعنی «نظام هژمونیک با حداقل اشتراک منافع طرفین»، دولت چیره‌جو (هژمون) تا میزان مشخصی به توزیع خدمات در میان مناطق زیردست اقدام می‌کند تا انگیزه‌های آنان در

<sup>۱</sup> . Anti-Hegemonic

<sup>۲</sup> . John Eikenberry

مقابله یا براندازی تا سطح قابل تحملی کاهش یابد. الگوی نهایی یعنی «هژمون لیبرال» به نظمی اشاره دارد که به شدت نهادینه شده و در عین حال با توافق و رضایت طرفین و فرایند دو جانبه تعامل سیاسی همراه است به گونه‌ای که سلسله مراتب قدرت با نوعی باور به منش خیرخواهانه بازیگر محوری عجین شده و در نتیجه، نظام حاصل با شدت کمتری، توزیع قدرت زیربنایی را منعکس می‌کند (ایکنبری، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۹). بدین ترتیب، علاوه بر نظام بین‌المللی که نظامی متشکل از تعامل واحدهای ملی در چارچوب ارزش‌های هژمونیک است، با یک «وضعیت جهانی» نیز مواجه هستیم که در آن به طور دائم، تقابلی میان نیروی اصلی مدافع نظام (هژمونی) و جریان‌های ضد نظام (یا ضد هژمونی) وجود دارد. این تقابل، الزاماً تقابلی نظامی نیست بلکه حوزه اصلی این تقابل، تقابل ایدئولوژیک است. به طور کلی، کنش‌های ضد هژمونیک به لحاظ ماهوی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کنش‌هایی که ماهیت نظام هژمونیک را به زیر سوال می‌برند و الگوی متفاوتی را

به عنوان چارچوب تعامل واحدهای ملی مطرح می‌کنند؛

۲- کنش‌هایی با عناصر نظام هژمونیک (قدرت مسلط، نظم اقتصادی، نظم سیاسی)

دچار مشکل هستند و الزاماً با کلیت نظام در تعارض نیستند.

دسته اول تعارضات را می‌توان «تعارضات ذاتی» و دسته دوم را «تعارضات عرضی» نامید. رفتار صرب‌ها در یوگسلاوی و رفتار صدام حسین در عراق و حتی رفتار کره شمالی نمونه‌ای از کنش‌های نوع دوم هستند در حالی که تقاضاهای بنیادگرایان اسلامی در نقاط مختلف جهان در قالب کنش‌های دسته اول قرار می‌گیرند (شوری، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

در این ارتباط، تجربه‌های تاریخی مربوط به امپراطوری‌های گذشته به ویژه رم و بریتانیا قابل توجه است؛ تجاربی که دولت‌های مزبور را تا آستانه اضمحلال یا حتی فروپاشی نهایی نیز پیش برد. از این زاویه، امپراطوری آمریکا نیز نمی‌تواند مستثنایی بر قاعده یاد شده، تلقی شود. در واقع، روند فزاینده «ضد آمریکاگرایی»<sup>۱</sup> که طی سال‌های پس از جنگ سرد به یکی از روندهای مسلط روابط و سیاست بین‌الملل تبدیل شده، دلیلی بر همین مدعا است. به طور کلی ضد آمریکاگرایی به مجموعه‌ای از مولفه‌های انگیزشی و رفتاری اشاره دارد که بر اساس نوعی طرز تلقی، برداشت یا تصویری منفی و تهدیدآمیز از ابعاد هویتی- فرهنگی این دولت (آمریکا) و یا ویژگی‌های سیاست خارجی آن پدیدار می‌شود و تا سطح مخالفت یا

<sup>۱</sup> . Anti-Americanism

مقابله نظام‌مند و فراگیر» با آن نیز می‌تواند تسری یابد (کیوان حسینی، ب، ۱۳۸۹: ۱۲۹). سطوح یادشده به روشنی در نوع مواجهه سه کشور جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین در قبال هژمونی آمریکا قابل مشاهده است. به عبارتی دیگر، سه کشور مذکور، واکنشی مشابه و همسان در برابر هژمونی ایالات متحده نشان نداده‌اند. کاربست دو مفهوم موازنه نرم و سخت به فهم بهتر این موضوع یاری خواهد رساند که در ادامه به جزئیات آن پرداخته می‌شود.

### نظم موازنه محور: از «موازنه سخت»<sup>۱</sup> تا «موازنه نرم»<sup>۲</sup>

بر اساس نگرشی واقع‌گرایانه، کشورها در چرخه‌ای به نام «چرخه سیستمی قدرت» درگیر می‌باشند که در این چرخه هر کدام از واحدها دارای جایگاه خاصی خواهند بود؛ برخی در موقعیتی از چرخه قرار گرفته‌اند که از وضعیت موجود راضی بوده و بنابراین سیاست آنها «حفظ وضع موجود» و تقویت جایگاه خود در آن می‌باشد. از سویی دیگر، برخی واحدها از جایگاه خود در چرخه راضی نبوده و بنابراین سیاست «تغییر وضع موجود» و تجدید نظرطلبی را پیگیری می‌باشند و تمام تلاش آن‌ها معطوف به تغییر الگوهای نظم در چنین چرخه‌ای خواهد بود (قاسمی، ۱۳۹۱: ۱۰). یکی از راه‌های دستیابی کشورهای دسته دوم یعنی بازیگران ناراضی از وضع موجود، «ایجاد موازنه» در برابر قدرت مسلط و هژمون (تعریف‌کننده نظم موجود) برای تغییر شرایط و ایجاد نظم مطلوب است. در بعد نظری، مفهوم موازنه در چارچوب نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است که «نظم موازنه محور» واقع‌گرایی، «نظم نهاد محور» لیبرالی، «نظم ایده محور» سازه‌انگاری و «نظم عدالت‌محور» اقتصاد سیاسی بین‌الملل از جمله مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود (متقی و رضایی، ۱۳۹۰: ۲۶۵-۲۸۲). بنابراین، بحث ایجاد توازن در برابر بازیگر چیره‌طلب (هژمون) یکی از مباحث به نوبه جدیدی است که از «نظریه موازنه قوا»<sup>۳</sup> و دیدگاه‌های واقع‌گرایی حامی آن ریشه می‌گیرد. این رویکرد هم‌گام با پایان جنگ سرد و آغاز عصر تک‌قطبی به محوریت آمریکا به تدریج در حوزه مباحث بین‌المللی به ویژه از بعد امنیت بین‌الملل و الگوی نقش‌آفرینی قدرت هژمون در شرایط یک یا چند قطبی رخنه کرد.

<sup>۱</sup> . Hard Balancing

<sup>۲</sup> . Soft Balancing

<sup>۳</sup> . Balance of Power Theory

این روند در پی حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و بروز تنش در رابطه فرا آتلانتیکی و رویارویی قدرت‌های بزرگی چون روسیه و چین و دیگر بازیگران منطقه‌ای چون ترکیه با سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا در ارتباط با تهاجم نظامی به عراق، نقض یا مخالفت با پیمان‌های چندجانبه و تضعیف نقش سازمان ملل، از رویکردهای نظری متنوع‌تری برخوردار شد (کیوان حسینی، ب، ۱۳۸۹: ۱۳۷) که پیش‌تر به برخی از موارد مهم آن اشاره شد. در این مقاله، بر مبنای رویکرد واقع‌گرایی و در چارچوب نظم موازنه محور، دو نوع موازنه یعنی «موازنه سخت» و «موازنه نرم» به عنوان مبنای تحلیل نظری مباحث در نظر گرفته شده است.

«موازنه سخت» بر مبنای اراده دولت‌های ضعیف در زمینه بهره‌گیری از مزیت‌های نظامی در راستای مقابله با دولت‌های قوی. در این میان، هدف متصور می‌تواند بازداشتن دولت مزبور (قوی) از تهاجم یا کاهش موفقیت‌های آن در صحنه نبرد باشد. بر این مبنای موازنه سخت در پی تغییر «توازن نظامی» در یک منازعه واقعی یا (اغلب) بالقوه خواهد بود و برای تحقق این امر بر الگوی توزیع ظرفیت‌های نظامی به نفع طرف ضعیف تاکید دارد (کیوان حسینی، ب، ۱۳۸۹: ۱۳۷). به عبارت دیگر، نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه سخت، درصدد استفاده از قدرت نظامی، اتحادها یا هر دو آنها برای متوقف ساختن قدرت هژمونی می‌باشد. در این نظم، دولت‌ها با وارد شدن به محور ضد هژمونیک، از این‌که از سوی قدرت هژمون مورد حمله قرار گیرند، ترسی ندارند. بنابراین توانایی‌های نظامی‌شان را تقویت نموده و آن را برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل به حداکثر می‌رسانند. به عبارت دیگر، دولت‌ها سعی می‌کنند با استفاده از ساختارهای نظامی (موازنه درونی)<sup>۱</sup> و یا از طریق شرکت در ائتلاف‌های ضد هژمونیک (موازنه بیرونی)<sup>۲</sup> و یا هر دو، دولت‌های قوی‌تر را مهار سازند (Walt, 2005: 11-12).

در مقابل، «موازنه نرم» به رفتارهایی از سوی دولت‌های ضعیف یا درجه دوم اشاره دارد که به طور مستقیم یا غیر آن، برتری یا استیلای نظامی بازیگر قدرتمند یا چیره‌طلب را هدف قرار داده است با این قید که شیوه‌ها و ساز و کارهای مورد نظر کاملاً غیر نظامی بوده و از تأثیری واقعی بر الگوی نقش‌آفرینی بازیگر یادشده برخوردار است. در زمینه ساز و

<sup>۱</sup> . Internal Balance

<sup>۲</sup> . External Balance

کارهای قابل استفاده در حوزه این نوع موازنه‌سازی به مواردی چون «جلوگیری سرزمینی»،<sup>۱</sup> «دیپلماسی درگیرساز»،<sup>۲</sup> «تقویت توان اقتصادی»<sup>۳</sup> و «عزم راسخ برای موازنه»<sup>۴</sup> اشاره شده است (کیوان حسینی، ب، ۱۳۸۹: ۱۳۷). به عبارت دیگر، نظم موازنه محور مبتنی بر موازنه نرم از پیامدهای یک جانبه‌گرایی هژمونیک و از اشکال جدید موازنه است. در این نظم، راهبردهایی که جهت محدود ساختن قدرت هژمون به کار برده می‌شود، صلح آمیز است؛ چرا که می‌خواهد از تاثیر مخربی که برتری هژمونی می‌تواند داشته باشد، بپرهیزد. راهبردهایی نظیر استفاده از نهادهای بین‌المللی و دیپلماسی، در کنار تقویت بنیه اقتصادی، می‌تواند پایه‌ای برای موازنه سخت در آینده هم باشد (Nye, 1997: 54-67).

نکته بسیار مهم در خصوص موازنه نرم این است که اگر چه این نوع موازنه، قادر نخواهد بود از دسترسی قدرت هژمون به اهداف نظامی خاص خود در کوتاه مدت، جلوگیری کند، اما می‌تواند هزینه آن را در استفاده از قدرتش افزایش دهد و نیز تعداد کشورهای احتمالی را برای همکاری با هژمون در آینده کاهش خواهد داد (متقی و رضایی، ۱۳۹۰: ۲۶۹-۲۸۲). مباحث یاد شده، مبنای مناسبی را برای تبیین الگوهای متفاوت ضد هژمونی سه کشور ایران، روسیه و چین در مقابل رویکردهای هژمونیک آمریکا در منطقه آسیای مرکزی فراهم می‌کند؛ به ویژه آن که از طریق کاربست مبانی نظری موازنه نرم و موازنه سخت، می‌توان به فهم بهتر این تفاوت‌ها نائل شد.

#### الگوی ضد هژمونی ایران در آسیای مرکزی: موازنه نرم به محوریت فرهنگ و اقتصاد

سیاست خارجی ایران در منطقه آسیای مرکزی به صورت موثری تحت تاثیر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا طی دو دهه اخیر قرار گرفته است. اما رویکرد ایران در قبال این موضوع - صرف نظر از میزان کامیابی یا ناکامی - رویکردی صرفاً انفعالی نبوده و ایران برای مقابله با سیاست‌های آمریکا در منطقه، کاهش تاثیرگذاری آن و در نهایت افزایش جایگاه و منزلت خود در منطقه آسیای مرکزی، اقدام به «موازنه‌سازی» نموده است که تجربه دو دهه گذشته حاکی از توجه ایران به هر دو «موازنه نرم» و «موازنه سخت» است.

<sup>۱</sup> . Territorial Denial

<sup>۲</sup> . Entangling Diplomacy

<sup>۳</sup> . Economic Strengthening

<sup>۴</sup> . Signals of Resolve to Balance

هر چند بنا به دلایل و شواهدی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، موفقیت ایران در عرصه «موازنه‌سازی نرم» به مراتب بیشتر از «موازنه‌سازی سخت» بوده است.

در حوزه «موازنه نرم»، ایران با وجود همه محدودیت‌ها و فشارهای بیرونی (به ویژه از ناحیه سیاست‌های آمریکا) کوشش فراوانی نمود پیوندهای فرهنگی و تاریخی خود با منطقه آسیای مرکزی را احیا کند؛ پیوندهای مشترکی که ریشه در دو دوره تاریخی یعنی دوره پیش از اسلام و دوران اسلامی داشت. در واقع، حوزه فرهنگی و تمدنی به عنوان مهم‌ترین عامل نفوذ و به عبارتی بهتر «مزیت نسبی» ایران در منطقه آسیای مرکزی است. در مقایسه تطبیقی که در بخش دوم صورت گرفت نیز این نتیجه حاصل شد که ایران در قیاس با قدرت‌های رقیبی چون روسیه و چین در این حوزه دست برتر را دارد. از این‌رو، ایران از ابتدای استقلال کشورهای منطقه به صورت‌های مختلف کوشید برای افزایش ضریب نفوذ خود در آسیای مرکزی از این مزیت نسبی، بیشترین بهره‌برداری ممکن را بنماید.

انتشار و توزیع کتاب‌های فارسی زبان به ویژه در حوزه شعر و ادبیات به موازات برگزاری نمایشگاه کتاب و همکاری میان فرهنگستان‌ها، دانشگاه‌های ایران (تبادل استاد و دانشجو) و مراکز مختلف ایران‌شناسی (نشست‌های مشترک و تبادل پژوهشگر)، همکاری‌های متعدد هنری در حوزه‌های مختلف تئاتر، موسیقی و سینما، برگزاری نمایشگاه‌های فرهنگی، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، تارنماهای خبری و در نهایت ایجاد مراکز و نمایندگی‌های متعدد فرهنگی و دینی از جمله مهم‌ترین مساعی ایران برای احیای جایگاه فرهنگی و تمدنی خود در منطقه آسیای مرکزی بوده است (سنایی، ۱۳۹۰: ۳۰۴-۳۵۱) که ورود به مصادیق متعدد و فراوان آن از حوصله و توان این مقاله خارج است. در پژوهشی که مجتبی تویسرکانی در زمینه قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در منطقه آسیای مرکزی در مقایسه با منطقه خاورمیانه صورت داده از بررسی و محاسبه ۱۸ مولفه اعمال و کاربرد قدرت نرم ایران، این نتیجه حاصل شده است که ایران بیشترین میزان کاربرد قدرت نرم افزاری خود را در منطقه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی به میزان ۵۰/۹ درصد داشته و خاورمیانه با ۴۹/۹۱ درصد در مکان بعدی قرار دارد (تویسرکانی، ۱۳۸۸: ۵۰). هر چند ایران بنا به دلایل مختلفی از جمله برخی سوء مدیریت‌های داخلی، نگرانی کشورهای منطقه از نفوذ اندیشه‌های انقلابی و اسلام شیعی (به ویژه با تحریک و بزرگنمایی قدرت‌های فرامنطقه‌ای) و سرمایه‌گذاری گسترده ترکیه در

حوزه فرهنگی، نتوانست به صورت حداکثری از ظرفیت‌ها و پیوندهای دیرپای تاریخی و فرهنگی خود با منطقه آسیای مرکزی بهره‌گیرد با وجود این، حوزه فرهنگی یکی از مهم‌ترین مزیت‌های نسبی برای نفوذ ایران در منطقه و نیز اجرای «موازنه سازی نرم» در مقابل قدرت‌های فرامنطقه‌ای چون آمریکا و ترکیه است.

اما گام دوم و مهم ایران در راستای «موازنه‌سازی نرم»، گسترش پیوندهای اقتصادی با کشورهای منطقه است که بارزترین نمونه آن، جدیت ایران در تشکیل و تقویت سازمان همکاری اقتصادی (اگو) در ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی بود. هر چند اگو بنا به دلایل مختلف نتوانست به سازمانی پویا و کارآمد تبدیل شود، اما تنها سازوکار منطقه‌ای است که به صورت موثر امکان پیوند منطقه‌ای میان ایران و پنج کشور منطقه آسیای مرکزی را فراهم ساخته است. علاوه بر این در حوزه روابط دو جانبه نیز ایران توانست توافقنامه‌های متعددی را با کشورهای منطقه به امضاء برساند و طرح‌های مهم اقتصادی را به اجرا درآورد که صدور خدمات فنی و مهندسی به ویژه در زمینه احداث تونل، سدهای آبی و نیروگاه‌های برق، احداث مسیرهای ترانزیتی جاده‌ای و ریلی و به ویژه خطوط انتقال انرژی از جمله مهم‌ترین موارد آن می‌باشد. به طور مشخص، مشارکت در طرح‌هایی چون احداث «تونل انزاب»، «جاده خاروغ- کاشغر» و «نیروگاه برق- آبی سنگ توده- ۲» در تاجیکستان، «سد دوستی»، «خط راه آهن سرخس- تجن- مشهد» و دو خط انتقال برق «بالکان آباد- علی‌آباد کتول» و «سرخس- ترکمنستان- سرخس ایران» در ترکمنستان، «بزرگراه بیشکک- اوش» در قرقیزستان، «خط لوله نفت قزاقستان- ترکمنستان- ایران» و «راه آهن قزاقستان - ترکمنستان - ایران» در قزاقستان و ترکمنستان، مهم‌ترین طرح‌های اقتصادی و ترانزیتی سال‌های اخیر ایران در منطقه آسیای مرکزی محسوب می‌شود.

اهمیت اجرای طرح‌های اقتصادی و ترانزیتی یاد شده از آن رو است که با وجود تمامی فشارها و محدودیت‌هایی که از سوی ایالات متحده مبنی حذف ایران از طرح‌های اقتصادی منطقه صورت گرفته، عملیاتی شده است. از این رو، اجرای طرح‌های اقتصادی و ترانزیتی نقش مهمی در کاهش تاثیر طرح‌هایی چون آسیای مرکزی بزرگ تر و استراتژی راه ابریشم جدید داشته و از محورهای مهم موازنه نرم ایران در منطقه آسیای مرکزی به شمار می‌رود.

از دیگر اقدامات مهم ایران، پیوستن رسمی ایران به کریدور ترانزیتی تراسیکا (اروپا-قفقاز-آسیا)<sup>۱</sup> در سال ۱۳۸۸ بود. تراسیکا در سال ۱۹۹۳ میلادی با مشارکت کشورهای بلغارستان، اوکراین، رومانی، مولداوی و ترکیه در حاشیه دریای سیاه، گرجستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان در منطقه قفقاز و ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان در آسیای مرکزی شکل گرفت و در این بین، جایگاه و نقش مهم ترانزیتی ایران (مسیر جنوبی) و نیز روسیه (مسیر شمالی) در آن نادیده گرفته شد. از این رو در حالی که فدراسیون روسیه همچنان خارج از این کریدور ارتباطی قرار دارد، پیوستن ایران به تراسیکا گام بسیار مهمی در شکستن سیاست‌های انزواگرایانه علیه ایران و نیز تقویت جایگاه ترانزیتی ایران و افزایش حجم تجارت از مسیر جنوبی (ایران) به شمار می‌رود. بدین ترتیب که کالا و محصولات ترانزیتی از مرز ترکمنستان وارد ایران شده و سپس از طریق مرز بازرگان وارد ترکیه و از آنجا به اروپا منتقل می‌شود. ایران پس از چندین دور مذاکره توانست در سال ۱۳۸۸ به عنوان چهاردهمین کشور عضو این کریدور شناخته شود که گام مهمی در تقویت جایگاه ترانزیتی ایران به ویژه در رابطه با کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی محسوب می‌شود. در واقع، پیوستن ایران به تراسیکا به منزله احیای بخشی از مسیر تاریخی راه ابریشم است و در صورت برنامه‌ریزی صحیح و استفاده مناسب از ظرفیت‌ها، می‌تواند ضمن افزایش حجم مبادلات تجاری با مناطق آسیای مرکزی و قفقاز، پیامدهای منفی طرح‌هایی چون راه ابریشم جدید (مورد نظر آمریکا) که با هدف حذف ایران از عرصه مبادلات اقتصادی و تجاری منطقه طراحی و به مورد اجرا گذاشته است را کاهش دهد.

در همین راستا، ایران در سال‌های اخیر به توسعه و تجهیز بندر امیرآباد پرداخته که با توجه به اتصال به خطوط ریلی و امکان ارتباط سریع با خلیج فارس می‌تواند نقش محوری را در اتصال این کشورها به آب‌های آزاد داشته باشد. به طور کلی برنامه ایران در این حوزه تجهیز و افزایش میزان بارگیری و تخلیه در بنادر ایرانی دریای خزر تا سقف پنج میلیون تن کالا در سال است. این در حالی است که برای مثال تاجیکستان (کشوری که به هیچ راه آبی دسترسی ندارد) اکنون برای تخلیه و بارگیری کالاهای مورد نیاز خود از بنادری با فاصله ده‌هزار کیلومتر از تاجیکستان استفاده می‌کند که فاصله زیاد این جمهوری با بنادر هزینه

<sup>۱</sup> . Transport Corridor Europe Caucasus Asia (TRACECA)

حمل و نقل را افزایش می‌دهد. در حالی که بنادر ایران به دلیل نزدیکی با کشورهای آسیای مرکزی نقش محوری در ارتباط این کشورها با بنادر جهان دارد. تلاش برای ساخت یک مسیر ریلی جدید میان ایران، ترکمنستان و قزاقستان به طول ۹۰۰ کیلومتر با هدف اتصال کشورهای آسیای مرکزی به ترکیه، اروپا و خلیج فارس طرح مهم دیگری است که عملیات ترانزیتی در منطقه را ارتقا می‌بخشد. طرح ریلی قزوین به نقطه مرزی آستارا به طول ۳۷۰ کیلومتر از دیگر برنامه‌های ایران در تحقق اهداف ترانسیکا است که جمهوری آذربایجان، گرجستان و حتی روسیه از طریق این شبکه ریلی ایران به ترکیه، اروپا و بنادر خلیج فارس متصل می‌شوند. در حال حاضر ایران حدود ۹ هزار کیلومتر شبکه ریلی در کشور داراست و بیش از سه هزار کیلومتر راه ریلی نیز در دست ساخت است. شبکه حمل و نقل جاده‌ای ایران نیز دارای بیش از ۸۰ هزار کیلومتر راه اصلی و فرعی است که از این میان بالغ بر ۱۵ هزار کیلومتر آزاد راه و بزرگراه و بیش از ۲۰ هزار کیلومتر شبکه راه‌های ترانزیتی کشور است. بر اساس آمارهای رسمی در سال ۲۰۱۲ میلادی بیش از ۸۲۰ هزار دستگاه کامیون‌های ایرانی و خارجی از مرزهای ایران تردد کرد و حدود ۱۲ میلیون تن کالا از طریق ریل و جاده از قلمرو ایران ترانزیت شد. این در حالی است که ایران اعلام کرده است در حال برنامه‌ریزی برای افزایش میزان ترانزیت کالا تا میزان ۵۰ میلیون تن در سال است. هر چند با وجود امکانات و مزایای گسترده طرح ترانسیکا، برخی موانع موجب می‌شوند که طرح مزبور با سرعت کمتری ارتقا یابد. رویه‌های نامناسب در نقاط مرزی، پرداخت‌های غیررسمی در طول مسیر کریدور، استفاده از سیستم پروانه تردد و تحمیل عوارض رسمی به کامیون‌های متردد از جمله موانع سد راه ارتقا ترانسیکا است. از نظر سیاسی نیز مخالفت روسیه با طرح مزبور می‌تواند این طرح را با چالش مواجه کند. مسکو ترانسیکا را طرحی سیاسی برای دور زدن روسیه می‌داند. با این حال برای ایران مشارکت در طرح مزبور می‌تواند برخی از مهم‌ترین نگرانی‌های کشور در حوزه‌های اقتصادی، ترانزیتی و حتی استراتژیک را از بین برده و از انزوای کشور جلوگیری کرده و در عین حال منافع سیاسی و اقتصادی ناشی از موقعیت برجسته ژئوپلیتیک کشور را بازگرداند (عطری، ۱۳۹۲).

در مجموع، اهمیت حضور ایران در طرح‌های مهم اقتصادی و ترانزیتی منطقه از آن رو حائز اهمیت است که یکی از سیاست‌های ثابت دولت‌های مختلف آمریکا، حذف ایران از عرصه اقتصاد منطقه بوده است که در چارچوب برنامه‌هایی چون «سیاست خطوط لوله»،

«طرح آسیای مرکزی بزرگ‌تر» و «استراتژی راه ابریشم» دنبال شده است. به همین دلیل عملیاتی شدن خطوط انتقال انرژی نظیر خط لوله نفت قزاقستان - ترکمنستان - ایران و یا خط راه آهن قزاقستان - ترکمنستان - ایران، نقش بسیار مهمی در افزایش حضور ایران در عرصه تحولات اقتصادی منطقه و به موازات آن ایجاد موازنه نرم در مقابل سیاست‌های آمریکا - یا دست کم تعدیل اثرات منفی آن - دارد. اهمیت حضور اقتصادی ایران در منطقه به گونه‌ای است که حتی در طرحی مانند ساخت خط راه آهن از کاشغر (چین) به هرات (افغانستان) که ایران در آن حضور ندارد نیز با مخالفت واشنگتن مواجه شده است و رابرت بلیک، مشاور وقت وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا در امور آسیای مرکزی و آسیای جنوبی صراحتاً با آن مخالفت نمود. راه‌اندازی خط آهن تاجیکستان - افغانستان و ترکمنستان، هر چند به گونه مستقیم به ایران مرتبط نیست و ایران در این طرح حضور ندارد، اما با توجه به اینکه راه آهن خواف - هرات در دست ساخت بوده و راه آهن ترکمنستان نیز به ایران وصل است، لذا راه آهن ترکمنستان - افغانستان و تاجیکستان می‌تواند به تقویت نقش ایران در منطقه کمک کند. به همین دلیل، واشنگتن در راستای تقویت مسیر شمالی - جنوبی (آسیای مرکزی - افغانستان - پاکستان) و حذف مسیر غربی (ایران) با آن مخالفت نموده است. همین امر به روشنی نقش مهم و تاثیرگذار پیوندهای اقتصادی و تجاری ایران با منطقه آسیای مرکزی را در «موازنه سازی نرم» در مقابل سیاست‌های ایالات متحده نشان می‌دهد.

اما علاوه بر موازنه نرم، در حوزه «موازنه سخت» نیز ایران گام‌های مختلفی را طی دو دهه گذشته در منطقه آسیای مرکزی برداشته است. ایران به موازات تقویت ساختار و توان نظامی خود در عرصه داخلی بر پایه اصل خودیاری<sup>۱</sup> (موازنه درونی)، نیم‌نگاهی به حضور در ائتلاف‌ها و سازوکارهای منطقه‌ای (موازنه بیرونی) نیز داشته است که بدون شک مهم‌ترین آن حضور ایران در سازمان همکاری شانگهای به عنوان یکی از مهم‌ترین و فراگیرترین سازوکارهای امنیت منطقه‌ای در فضای اوراسیای مرکزی است. با وجود این، عضویت ناظر و بدون حق رای ایران در این سازمان، عدم تمایل روسیه و کشورهای منطقه به حضور نظامی ایران در منطقه و نگرانی از ورود چالش‌های امنیتی و نظامی ایران و آمریکا به فضای منطقه آسیای مرکزی (به ویژه در مسئله اتمی ایران) موجب شده است ایران نتواند در حوزه

<sup>۱</sup> . Self-Help

«موازنه سخت» به موفقیت قابل توجهی دست یابد. در واقع بر خلاف تصویری که از سازمان همکاری شانگهای به عنوان یک «ائتلاف ضد هژمونیک» در مقطعی بر سیاست خارجی ایران حاکم بود،<sup>۱</sup> اعضای این سازمان به ویژه چین در راستای سیاست تنش‌زدایی با ایالات متحده آمریکا، خواهان تبدیل سازمان همکاری شانگهای به یک «ناتوی شرقی» و «ائتلاف ضد هژمونیک» علیه آمریکا و ناتو نبودند. سکوت سازمان همکاری شانگهای و مواضع بسیار محافظه‌کارانه چین در مقطع رویارویی روسیه با گرجستان (بحران اوت ۲۰۰۸ میلادی) و رویارویی روسیه و اوکراین (۲۰۱۴ میلادی) به روشنی موید این ادعا است. به همین دلیل است که اعضای اصلی سازمان همکاری شانگهای، تمایل چندانی به تبدیل عضویت ایران از ناظر به اصلی نشان نداده‌اند و چنانچه در بخش سوم این مقاله (مقایسه سه کشور چین، ایران و روسیه در حوزه نظامی) نیز اشاره شد از دیدگاه اعضای این سازمان به ویژه کشورهای منطقه آسیای مرکزی، ورود ایران به سازمان همکاری شانگهای به ویژه قبل از حل و فصل نهایی مناقشه اتمی، موجب گسترش دامنه تهدید و بحران به منطقه و رویارویی سازمان همکاری شانگهای با ایالات متحده آمریکا، ناتو و رژیم صهیونیستی است. هر چند روسیه در چارچوب این سازمان در صدد ایجاد توازن سخت با آمریکا و ناتو است (که در بخش روسیه به آن اشاره خواهد شد)، اما اولویت و انتظار اصلی کشورهای منطقه آسیای مرکزی و چین از این سازمان را این موضوع (مقابله با جهان غرب) تشکیل نمی‌دهد، بلکه اولویت اصلی حفظ نظام‌های سیاسی اقتدار‌گرای منطقه آسیای مرکزی، تامین امنیت مرزها و مقابله با تروریسم، جدایی‌طلبی و مواد مخدر است. علاوه بر ناموفق بودن ایران در ایجاد «موازنه سخت» از طریق سازمان همکاری شانگهای، ایران در ایجاد یک اتحاد استراتژیک و ضد هژمونیک با روسیه (موازنه بیرونی) نیز ناموفق بوده است. هر چند دو کشور در حوزه‌های مختلف دفاعی، همکاری‌های متعددی را تجربه نموده‌اند، اما اتخاذ «دیپلماسی خاکستری» از سوی روسیه در قبال تعامل ایران و جهان غرب (نه جنگ و نه صلح)، اتخاذ یک سیاست دو

<sup>۱</sup> . در ایجاد این تصور عوامل مختلفی نقش داشتند. انتقادهای مکرر سازمان همکاری شانگهای از روند یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در دوران جرج بوش پسر به ویژه تعیین مهلت زمانی برای خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه خان آباد ازبکستان در سال ۲۰۰۵ میلادی به موازات رویکرد آرمان‌گرایانه، تهاجمی و انتقادی دولت وقت ایران نسبت به نظام حاکم بین‌المللی و اتخاذ سیاست نگاه به شرق موجب شده بود ایران در مقطعی مشتاقانه خواهان تبدیل وضعیت ناظر به اصلی در سازمان و ایجاد یک بلوک‌بندی و ائتلاف ضد هژمونیک با مشارکت چین و روسیه شود.

پهلوی مبتنی بر تعامل و تقابل با جهان غرب به ویژه آمریکا و نیز رویکرد سینوسی روسیه در قبال تعهدات خود در قبال ایران (تاخیر ۲۰ ساله در تکمیل نیروگاه هسته‌ای و عدم تحویل سیستم موشکی اس - ۳۰۰) موجب شده است، نوعی عدم اعتماد در داخل ایران نسبت به هر گونه اتحاد استراتژیک با روسیه شکل گیرد (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۰: ۹۷).

در مجموع، چنانچه از مباحث یاد شده بر می‌آید طی دو دهه گذشته، ایران برای ارتقاء جایگاه خود در منطقه آسیای مرکزی و نیز تعدیل پیامدهای سیاست خارجی آمریکا، در هر دو حوزه «موازنه نرم» و «موازنه سخت» اقدام به موازنه‌سازی کرده است. اما وجود محدودیت‌های متعدد در حوزه نظامی و دفاعی که به آن اشاره شد، مانع از آن شده است تا ایران بتواند در حوزه «موازنه سخت» به توفیق قابل توجهی دست یابد. در حالی که ایران در حوزه «موازنه نرم» با توجه به ظرفیت‌ها و پیوندهای نزدیک و دیرپای فرهنگی و تاریخی و نیز گسترش مناسبات اقتصادی توانسته است به‌رغم همه محدودیت‌ها و فشارها، موفقیت نسبی را کسب نماید. هر چند «موازنه نرم» ایران نتوانسته است به‌طور کامل پیامدهای منفی ناشی از سیاست خارجی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی را خنثی سازد، اما دست کم در تعدیل آن و جلوگیری از «انزوای کامل استراتژیک و اقتصادی» ایران در منطقه نسبتاً موفق بوده است. از این‌رو در مقابل سیاست‌های هژمونیک که ایالات متحده علیه منافع ایران در منطقه آسیای مرکزی طی دو دهه گذشته دنبال نموده است، «الگوی ضد هژمونیک» ایران بر مبنای «موازنه نرم» شکل گرفته و با فراز و نشیب‌های مختلف در گذر زمان تداوم یافته است که به نظر می‌رسد با توجه به روند تحولات منطقه، تا آینده نزدیک نیز این روند همچنان ادامه داشته باشد.

### الگوی ضد هژمونی روسیه در آسیای مرکزی: موازنه سخت به محوریت توان دفاعی

هر چند روسیه بر خلاف ایران و حتی چین، در مقاطع مختلف رویکرد تعاملی را با ایالات متحده در پیش گرفت، اما در مجموع، روند تحولات حاکی از مقطعی بودن «تعامل» و تداوم «تقابل» بوده است. همین امر یعنی تداوم رویکردهای تقابلی ایالات متحده با فدراسیون روسیه در منطقه آسیای مرکزی، موجب شده است واشنگتن طی دو دهه گذشته با هدف تحت فشار قراردادن روسیه در مناطق ژئوپلیتیک پیرامونی و حذف این کشور - یا دست کم کاهش نفوذ و تاثیرگذاری آن - از روند تحولات سیاسی (پیوندهای سنتی

کشورهای منطقه به روسیه و سازوکارهای منطقه‌ای روسیه محور)، امنیتی - دفاعی و اقتصادی (به ویژه در حوزه انرژی)، سیاست‌های مختلفی را به مورد اجرا بگذارد که پیامدهای منفی قابل توجهی را نیز متوجه منافع روسیه در منطقه نموده است؛ اما در مقابل مسکو با توجه به اهمیت استراتژیک منطقه آسیای مرکزی به عنوان یکی از بخش‌های مهم مناطق «خارج نزدیک»، طیف متنوعی از واکنش‌ها را به منظور «موازنه‌سازی» در مقابل سیاست‌های هژمونیک آمریکا در منطقه آسیای مرکزی به اجرا گذاشته است که هر دو حالت «موازنه نرم» و «موازنه سخت» را در بر می‌گیرد. هر چند بنا به دلایل و شواهدی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، موفقیت روسیه در عرصه «موازنه‌سازی سخت» به مراتب بیشتر از «موازنه‌سازی نرم» بوده است.

در حوزه «موازنه نرم»، نخستین کوشش مهم روسیه را باید حفظ نفوذ فرهنگی در منطقه آسیای مرکزی دانست. هر چند در این حوزه، روسیه با رقبای قدرتمندی چون ایران و ترکیه مواجه بوده است، اما سلطه ۱۳۰ ساله روس‌ها بر منطقه آسیای مرکزی به ویژه اجرای سیاست «روسی‌سازی» موجب شد، مردم این منطقه، فرهنگ مختلط با فرهنگ مردم روسیه پیدا کنند، زبان روسی تبدیل به زبان رسمی، اداری و علمی آنها در یک دوره بسیار طولانی شود و بسیاری از نخبگان سیاسی و فکری کشورهای منطقه، فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های روسیه باشند (Allworth, 1994). فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای منطقه موجب خیزش احساسات قومی و تاریخی و کوشش برای رهایی از سلطه فرهنگی و زبانی روس‌ها در سطح منطقه آسیای مرکزی شد، اما عمق پیوندهای فرهنگی و زبانی کشورهای منطقه با فرهنگ و زبان روسی به اندازه‌ای بود که تحقق این امر را دست کم در کوتاه مدت، بسیار سخت ساخته بود. حضور میلیون‌ها تن از اقلیت روس نیز در کشورهای منطقه آسیای مرکزی این پیوند فرهنگی و زبانی را بیش از پیش تشدید کرده بود. مهدی سنایی در رابطه با میزان نفوذ فرهنگی روسیه در منطقه آسیای مرکزی معتقد است:

«شاید مهم‌ترین ابزار نفوذ روسیه در اقطار سابق اتحاد جماهیر شوروی و به خصوص آسیای مرکزی را «فرهنگ» به حساب آورد. در واقع، وابستگی فرهنگی مردم و نخبگان حاکم بر منطقه به روسیه، امتیاز مهمی است که اتحادیه اروپا، آمریکا و حتی چین نیز از آن بی‌بهره هستند. به واسطه نفوذ فرهنگی، روسیه می‌تواند از نفوذ اقتصادی و امنیتی نیز در منطقه برخوردار گردد. ضمن آن که در

سال‌های پس از فروپاشی نیز تعداد رسانه‌های روسیه و به خصوص شبکه‌های تلویزیونی جدیدی که برای منطقه به زبان روسی برنامه پخش می‌کنند، افزایش نیز یافته است» (سنایی، ۱۳۹۰: ۱۵۴).

بدین ترتیب روسیه کوشید با تکیه بر ظرفیت و پیوستگی فرهنگی و زبانی مردم منطقه آسیای مرکزی با فرهنگ و زبان روسی در راستای حفظ و تقویت جایگاه سنتی خود در منطقه آسیای مرکزی بردارد و به موازات آن در راستای «موازنه سازی نرم» در مقابل سیاست‌های ایالات متحده در منطقه گام بردارد. با وجود این، روس‌ها در این حوزه نتوانستند حداکثر بهره را از ظرفیت‌ها و پیوندهای فرهنگی و زبانی منطقه آسیای مرکزی ببرند. ضعف کلی «دیپلماسی عمومی» و «قدرت نرم» روسیه در حوزه سیاست خارجی، تغییر نسل در کشورهای آسیای مرکزی و رویکرد مثبت جوانان منطقه نسبت جهان غرب و رشد ملی‌گرایی روسی در داخل روسیه و انجام برخی رویکردهای نژادپرستانه از سوی جریان‌های افراطی روسی علیه مهاجران آسیای مرکزی، موجب شده است تا برخی از کشورهای منطقه آسیای مرکزی در برنامه‌های آموزش خارجی خود کشورهای غربی را بر روسیه ترجیح دهد. به عنوان مثال در چارچوب برنامه‌ای موسوم به «برنامه بولاشاک»<sup>۱</sup> که قزاقستان برای آماده‌سازی ظرفیت کادر نخبه آینده در نظر گرفته است در یک فرایند زمانی ۹ ساله، ۳۱۱۹ نفر دانشجوی برای ادامه تحصیل به بریتانیا و ۲۳۸۷ نفر نیز به آمریکا اعزام شده‌اند در حالی که تنها ۸۰۰ دانشجوی اعزام روسیه شده‌اند. مجموع این تحولات حاکی از آن است که روس‌ها به‌رغم کوشش فراوان، نتوانسته‌اند از ظرفیت‌های فرهنگی و زبانی خود در حوزه قدرت نرم استفاده حداکثری نمایند.

اما بعد دیگر و مهم روسیه در حوزه «موازنه نرم» را باید گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای منطقه آسیای مرکزی دانست. مزیت نسبی روسیه در حوزه اقتصاد، وابستگی زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای منطقه آسیای مرکزی به روسیه بود که نتیجه ۱۳۰ سال سلطه مستقیم روس‌ها بر منطقه است. این وابستگی به گونه‌ای بود که در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، آسیای مرکزی در بیش از ۶۰ درصد زیرساخت‌ها و تامین مواد خام به روسیه وابسته بود. همین امر موجب شد طی دهه ۹۰ میلادی، روسیه تبدیل به نخستین شریک اقتصادی و تجاری پنج کشور منطقه آسیای مرکزی تبدیل شود. اما در نتیجه عبور

<sup>۱</sup> . Bolashak Programme

کشورهای منطقه از دوران گذار، سیاست‌های اقتصادی آمریکا در منطقه (حذف و تضعیف جایگاه روسیه) و مهم‌تر از همه نفوذ اقتصادی چشمگیر چین در اقتصاد کشورهای منطقه آسیای مرکزی موجب شد طی یک دهه گذشته، چین در اکثر کشورهای منطقه جایگزین روسیه شود و طبق آمار سال ۲۰۱۲ میلادی، شریک اول صادراتی قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان شود. همین امر موجب کاهش ضریب نفوذ اقتصادی روسیه در منطقه و ناتوانی این کشور در ایجاد «موازنه‌سازی نرم» به پشتوانه مناسبات اقتصادی و تجاری شده است. اما روی دیگر سکه، وجود شبکه‌های حمل و نقل جاده‌ای و ریلی و نیز خطوط لوله انتقال انرژی در منطقه آسیای مرکزی بود که عمده‌تاً در دوران شوروی ایجاد شده بود. همین امر نقش مهمی در تشدید وابستگی اقتصادی کشورهای منطقه آسیای مرکزی به روسیه در دهه ۹۰ میلادی داشت. به همین دلیل، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های اقتصادی که در بعد «موازنه‌سازی نرم» برای روسیه بسیار حائز اهمیت بود، ورود به منابع انرژی منطقه و مقابله با «سیاست خطوط لوله» آمریکا در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز و حوزه خزر بود. سیاستی که با پشتیبانی سیاسی و مالی گسترده آمریکا از طرح‌هایی چون ترانس خزر، باکو-تفلیس-جیحان و ناباکو، آشکارا حذف و یا دست کم تضعیف نقش ترانزیتی فدراسیون روسیه از بازار انرژی منطقه را دنبال می‌کرد. مسکو برای مقابله با سیاست خطوط لوله اقدام به تقویت حضور شرکت‌های بزرگ روسی نظیر «لوک اویل»،<sup>۱</sup> «گاز پروم»<sup>۲</sup> و «انرژی متحد»<sup>۳</sup> در بخش سرمایه‌گذاری (ایجاد زیر ساخت‌ها) و نیز احداث یا تقویت خطوط انرژی همسو با منافع روسیه (مسیر شمالی) نمود که در این مسیر به موفقیت‌هایی نیز دست یافت که مهم‌ترین آن توسعه «سیستم خط لوله گاز آسیای مرکزی و قفقاز»<sup>۴</sup> است که شرکت گازپروم روسیه محوریت اجرای برنامه‌های آن را بر عهده دارد. هر چند، این سیستم در دوران شوروی بنیان نهاده شد، اما فدراسیون روسیه به ویژه در دوران پوتین توجه خاصی به آن صورت گرفت که از جمله مهم‌ترین آن توافق سه کشور روسیه، ترکمنستان و قزاقستان برای انتقال گاز طبیعی در سال ۲۰۰۷ میلادی بود که از ترکمنستان شروع می‌شود و در امتداد ساحل شرقی دریای خزر به قزاقستان و پس از آن به خاک روسیه وارد

---

<sup>۱</sup> . Lukoil

<sup>۲</sup> . Gazprom

<sup>۳</sup> . Uited Energy

<sup>۴</sup> . Central Asia – Center Gas Pipeline System

خواهد شد. علاوه بر این، روسیه با مشارکت در طرح انتقال انرژی از خط لوله موسوم به «جریان جنوبی»<sup>۱</sup> کوشید در طرح‌های انتقال انرژی منطقه قفقاز نیز فعالانه ظاهر شود. با وجود این، روسیه در پیشبرد اهداف اقتصادی خود در منطقه به ویژه در حوزه انرژی نتوانسته است به اهداف مورد نظر خود دست یابد. این ناکامی دلایل متعددی دارد. نخستین دلیل، عدم تمایل کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به تداوم انحصار و سلطه سنتی روسیه بر منابع انرژی و خطوط انتقال است. نگرانی این کشورها، بهره‌برداری سیاسی مسکو از خطوط انتقال انرژی و استفاده از آن به عنوان اهرم فشاری علیه دولت‌های منطقه در زمانی است که از همسویی با اهداف و رویکردهای کرملین خودداری می‌کنند. رویکرد روسیه در قطع جریان گاز اوکراین و گرجستان در سال ۲۰۰۵ میلادی نمونه بارز این رویکرد روسیه است. دلیل دوم، سیاست کلی کشورهای منطقه در مخالفت با «انحصار» یک کشور خاص در حوزه انرژی منطقه است. به همین دلیل، کشورهای منطقه با هدف «تنوع بخشی»، خواستار انتقال انرژی از کلیه مسیرهای ممکن شرقی (چین)، شمالی (روسیه)، جنوبی (افغانستان- پاکستان) و غربی (ایران و ترکیه) هستند.

یکی از شواهد بارز این امر را باید عدم تحقق ایده تشکیل «باشگاه انرژی شانگهای»<sup>۲</sup> در سازمان همکاری دانست. ایده تشکیل «باشگاه انرژی» به پیشنهاد ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور وقت روسیه در نشست سال ۲۰۰۵ سران در آستانه قزاقستان به تصویب رهبران کشورهای عضو رسید؛ اما این ایده در عمل محقق نشد که یکی از دلایل اصلی آن، نگرانی چین و کشورهای منطقه آسیای مرکزی از انحصار روسیه در بازار انرژی منطقه بود (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۸۸: ۹۴). به همین دلیل روسیه نتوانست در تحقق یکی از مهم‌ترین طرح‌های خود در حوزه انرژی به موفقیت قابل توجهی دست یابد.

دلیل سوم و مهم، سیاست‌های ایالات متحده در حذف روسیه از مسیرهای انتقال انرژی است که طرح‌هایی چون ترانس خزر، ناباکو و باکو-تفلیس-جیحان را به رغم غیراقتصادی بودن با هزینه‌ای سنگین به اجرا درآورده است. در همین راستا، واشنگتن آشکارا ترکیه را جایگزین روسیه و نیز ایران در طرح‌های انتقال انرژی منطقه ساخته است و عملاً دست چین را برای حضور در طرح‌های انرژی منطقه باز گذاشته است تا از این طریق

<sup>۱</sup> . South Stream

<sup>۲</sup> . The SCO Club Energy

مانع از تسلط و انحصار کامل روسیه بر منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و دریای خزر شود. از این رو، بنا به دلایل پیش گفته، فدراسیون روسیه نتوانسته است در حوزه اقتصادی به ویژه اقتصاد انرژی منطقه آسیای مرکزی حضور موثر و تعیین کننده‌ای داشته باشد؛ به گونه‌ای که بتواند در راستای «موازنه‌سازی نرم» در مقابل سیاست‌های ایالات متحده در منطقه، اقدام موثری را صورت دهد.

در حوزه «موازنه سخت» شرایط روسیه از وضعیت به مراتب مطلوب‌تری برخوردار است. در حوزه سیاسی، روسیه به‌رغم مشکلات و محدودیت‌های متعدد داخلی (به ویژه در دوران گذار دهه ۱۹۹۰ میلادی که از آن به دوره فلج روسیه یاد می‌شود) و فشارهای بیرونی (آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو) توانست سطح روابط عالی دو جانبه سیاسی با کشورهای منطقه آسیای مرکزی را حفظ نماید؛ نخبگان سیاسی حاکم را با وجود برخی واگرایی‌ها (به ویژه از جانب اسلام کریم‌اف، رئیس جمهور ازبکستان) در مدار سیاست‌های روسیه نگه دارد و مهم‌تر از همه در چارچوب جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، بتواند مانع از واگرایی و پراکندگی جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی شود.

بدون تردید، نقطه قوت فدراسیون روسیه در عرصه «موازنه سخت» را قدرت و نفوذ دفاعی و امنیتی این کشور در منطقه آسیای مرکزی تشکیل می‌دهد. روسیه به موازات تقویت بی‌سابقه ساختار دفاعی خود در هر بعد سخت افزاری و نرم افزاری (موازنه درونی)، رویکرد موثر و تعیین کننده‌ای نیز در عرصه تحولات دفاعی و امنیتی منطقه آسیای مرکزی (موازنه بیرونی) داشته است. چنانچه در بخش سوم این مقاله (مقایسه تطبیقی سه کشور) اشاره شد، روسیه تنها کشور همسایه منطقه آسیای مرکزی است که در کشورهای منطقه دارای پایگاه نظامی است. «پایگاه نظامی ۲۰۱ وزارت دفاع روسیه» در تاجیکستان، «پایگاه هوایی کانت» روسیه در قرقیزستان و پایگاه فضایی «بایکنور» به همراه دو سیستم راداری و موشکی موسوم به «ایستگاه راداری دنیپر» نزدیک «دریاچه بالخاش» و منطقه آزمایش‌های موشکی مستقر در «ساری شاگان» در جمهوری قزاقستان از مهم‌ترین پایگاه‌های نظامی روسیه در منطقه آسیای مرکزی به شمار می‌رود که به مسکو اجازه داده است به صورت مستقیم در این منطقه، نیرو و تجهیزات نظامی داشته باشد. هر چند قدرت بلامنازع نظامی روسیه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ورود نیروهای آمریکایی به دو پایگاه نظامی خان‌آباد ازبکستان و ماناس قرقیزستان به چالش کشیده شد، اما روسیه با در اختیار گرفتن

پایگاه هوایی کانت در ۶۰ کیلومتری پایگاه ماناس و در فاصله کوتاه دو سال پس از تحویل این پایگاه به نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۰۱ میلادی، اعمال فشار بر ازبکستان بر تعطیلی پایگاه خان‌آباد ازبکستان در سال ۲۰۰۵ میلادی و نیز تهدید و تطمیع قرقیزستان به تعطیلی پایگاه ماناس در تابستان ۲۰۱۴ میلادی نشان داد که بر خلاف حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی، در حوزه نظامی و دفاعی دست بالاتر را در منطقه دارد.

با تعطیلی دو پایگاه نظامی ماناس و خان‌آباد، فدراسیون روسیه یک بار دیگر به وضعیت دهه ۹۰ میلادی بازگشته است و در حال حاضر تنها کشور برخوردار از پایگاه نظامی در منطقه آسیای مرکزی است. در این بین تمدید فعالیت پایگاه ۲۰۱ روسیه در تاجیکستان تا سال ۲۰۴۲ میلادی، تمدید فعالیت پایگاه هوایی کانت قرقیزستان تا سال ۲۰۳۲ میلادی، تضمین مالکیت پایگاه فضایی بایکنور قزاقستان تا سال ۲۰۵۰ میلادی به موازات تمدید فعالیت پایگاه گیومری ارمنستان تا سال ۲۰۴۴ میلادی به روشنی گویای نگاه بلندمدت و استراتژیک روسیه به حفظ توان دفاعی خود در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز است. روسیه علاوه بر پایگاه‌های نظامی و گسترش روابط دو جانبه دفاعی-امنیتی با کشورهای منطقه، از طریق سازوکارهای منطقه‌ای نیز گام‌های موثری برداشته است. پیمان امنیت دسته جمعی و سازمان همکاری شانگهای دو اهرم موثر روسیه در حوزه دفاعی هستند که نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در حفظ و تقویت جایگاه روسیه در منطقه و نیز «موازنه‌سازی سخت» در مقابل سیاست‌های ایالات متحده ایفا نموده است.

در مجموع، طی دو دهه گذشته، فدراسیون روسیه مجموعه‌ای از واکنش‌ها را در قبال سیاست‌های آمریکا در منطقه آسیای مرکزی صورت داده است. این واکنش‌ها، طیف گسترده و متنوعی از سیاست‌ها و رویکردهای سیاسی (توسعه مناسبات دو جانبه با کشورهای آسیای مرکزی و تقویت جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع)، امنیتی-دفاعی (گسترش مناسبات دو جانبه دفاعی و امنیتی با کشورهای منطقه، ایجاد پایگاه‌های نظامی، ایجاد تقویت پیمان امنیت دسته جمعی و سازمان همکاری شانگهای) اقتصادی (گسترش مناسبات اقتصادی و حضور در طرح‌های انتقال انرژی) صورت داده است که در راستای مفهوم «موازنه‌سازی» در هر دو بعد «موازنه نرم» و «موازنه سخت» قابل ارزیابی است. اما روند تحولات دو دهه گذشته و نتایج عملی واکنش‌های روسیه نشان می‌دهد که این کشور در حوزه «موازنه سخت» از توفیق به مراتب بیشتری برخوردار بوده است. از این رو، الگوی

ضد هژمونیک روسیه در قبال سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را باید «موازنه سخت» به محوریت توانایی‌های دفاعی-امنیتی دانست.

### الگوی ضد هژمونی چین در آسیای مرکزی: موازنه نرم به محوریت اقتصاد

به طور کلی، رویکرد سیاست خارجی چین در منطقه آسیای مرکزی به ویژه در رابطه با سیاست‌های آمریکا با ابهام و پیچیدگی رو به رو است. بخش مهمی از این پیچیدگی ناشی از الگوی حاکم بر مناسبات دو جانبه پکن-واشنگتن در جهان پس از جنگ سرد است که ریشه در رویکرد سیاست خارجی چین دارد. چین قاطعانه از سیاست خارجی صلح‌آمیز، استقلال و عدم وابستگی پیروی می‌کند. هدف اصلی این سیاست، حفظ و حراست از استقلال، حق حاکمیت و تمامیت ارضی چین، ایجاد یک محیط مطلوب بین‌المللی برای اجرای سیاست‌های اصلاحات، درهای باز، مدرنیزاسیون و بسترسازی جهت رشد و توسعه اقتصادی است. مخالفت با هژمونی و تلاش در جهت ایجاد جهانی چند قطبی از دیگر اهداف سیاست خارجی چین در دوران کنونی است. لکن نخبگان چینی معتقدند لازمه ارتقای منزلت بر بنیان مولفه اقتصادی قدرت، نه تقابل، بلکه تعامل است (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۸). ریشه این دیدگاه نیز از منظر تاریخی به «پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز»<sup>۱</sup> بازمی‌گردد که نخستین بار توسط چوئن لای، نخست‌وزیر وقت چین در سال ۱۹۵۴ میلادی مطرح و متعاقب آن در دوران رهبری دنگ شیائوپنگ در چارچوب «سیاست درهای باز»<sup>۲</sup> با جدیت دنبال شد و یک دوره طولانی از تنش‌زدایی در روابط خارجی چین به ویژه در رابطه با ایالات متحده در دستور کار رهبران چین قرار گرفت.

در این بین، «دکترین ظهور مسالمت‌آمیز»<sup>۳</sup> مفهوم جدیدی است که اخیراً مطرح شده است، اما در عمل بیانگر همان مسیر گذشته است. این دکترین، نخستین بار در سطح آکادمیک توسط گروهی از دانشگاهیان موسسه شانگهای مطرح و به طور رسمی در سال ۲۰۰۳ میلادی و در سفر رئیس‌جمهور چین به جنوب شرق آسیا اعلام شد. این دکترین با

<sup>۱</sup>. پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز (Five Principles of Peaceful Coexistences) شامل این اصول بود: (۱) احترام متقابل به حاکمیت و مرزهای سیاسی یکدیگر، (۲) عدم تجاوز به یکدیگر، (۳) عدم مداخله در امور یکدیگر، (۴) برابری و مزایای دو جانبه و (۵) همزیستی مسالمت‌آمیز.

<sup>۲</sup>. Open Doors Policy

<sup>۳</sup>. Peaceful Rise Doctrine

تضمین این واقعیت که چین هرگز به دنبال هژمونی نبوده و نخواهد بود، دارای یک بعد اقتصادی قدرتمند نیز می‌باشد. (سازمند و پیرسلامی، ۱۵۵: ۱۳۹۱) «ون جیابائو»<sup>۱</sup> نخست‌وزیر چین در تشریح این دکترین در سال ۲۰۰۴ میلادی اظهار داشت که «ظهور چین نیازمند تلاش حداقل هفت نسل متفاوت است و در این مسیر، ما جلوی سایر مردمان را نخواهیم گرفت». جیابائو در سخنرانی خود در دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۰۵ میلادی نیز اعلام نمود که کشورش، آرمان کنفوسیوسی «در نظر گرفتن صلح به مثابه والاترین آرمان»<sup>۲</sup> را رعایت می‌کند. (Lam, 2006: 166) در این بین، اظهارات ژنگ بی جیانگ در تشریح ابعاد و اهداف دکترین ظهور مسالمت‌آمیز شایان توجه است:

*«ظهور مسالمت‌آمیز بر این امر دلالت دارد که جمهوری خلق چین باید به دنبال یک محیط جهانی مسالمت‌آمیز برای خود باشد و تلاش کند تا صلح جهانی را از طریق توسعه تضمین کند. چین با دوری از تلاش برای آسیب‌رساندن به سایر کشورها به دنبال کسب بیشترین دستاوردها است» (Lam, 2006: 166).*

بنابراین، رویکرد سیاست خارجی چین در منطقه آسیای مرکزی به ویژه در رابطه با سیاست خارجی آمریکا را باید با توجه به نوع رویکرد کلان چین در چارچوب «دکترین ظهور مسالمت‌آمیز» مورد توجه قرار داد که الزامات و پیامدهای متفاوتی از رویکرد دو کشور ایران و روسیه را در قبال سیاست‌های ایالات متحده به دنبال دارد. در مجموع، تأمل در نوع رویکرد چین نشان می‌دهد که پکن برای پیشبرد اهداف خود در آسیای مرکزی و کاهش یا تعدیل پیامدهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه از هر دو حالت «موازنه نرم» و «موازنه سخت» بهره گرفته است. هر چند بنا به دلایل و شواهدی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد، موفقیت چین در عرصه «موازنه‌سازی نرم» به مراتب بیشتر از «موازنه‌سازی سخت» بوده است.

در حوزه «موازنه نرم» چین نخستین و مهم‌ترین موازنه‌سازی را در جریان حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان و آسیای مرکزی نشان داد. چنانچه در ابتدای مباحث این

<sup>۱</sup> . Wen Jiabao

<sup>۲</sup> . Taking Peace as a Highest Ideal (Yiheweigui)

نوشتار اشاره شد، «عدم پذیرش سرزمینی»<sup>۱</sup> یکی از مهم‌ترین مولفه‌های «موازنه سازی نرم» است. از آنجا که قدرت‌های برتر اغلب از دسترسی به سرزمین دیگر جهت اسکان نیروها و عبور و مرور نیروهای هوایی و دریایی شان سود می‌برند، رد دسترسی سرزمینی توسط سایر کشورها، موفقیت قدرت هژمون را در پیروزی کاهش می‌دهد. چین در جریان حمله آمریکا به افغانستان از دسترسی به سرزمین خود به مثابه «مناطق بین راهی»<sup>۲</sup> برای نیروهای زمینی یا به عنوان محلی برای انتقال نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا پرهیز نمود. چین مانع استفاده نیروی زمینی آمریکا از سرزمین خود شد و درباره فراهم نمودن پایگاهی برای نیروی هوایی این کشور و نیز انجام پشتیبانی از عملیات نیروی زمینی، پاسخ‌های مبهمی را ارائه کرد (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۹۱).

دومین و مهم‌ترین موازنه‌سازی چین در حوزه «موازنه نرم» در بخش اقتصادی صورت گرفته است. چنانچه اشاره شد، «تقویت توان اقتصادی»<sup>۳</sup> یکی دیگر از مولفه‌های مهم «موازنه‌سازی نرم» است. قدرت نظامی دولت‌هایی را تهدید می‌کند که اهدافی را در جهت موازنه در برابر قدرت هژمون دنبال می‌کنند. لکن قدرت عظیم اقتصادی می‌تواند پشتوانه خوبی باشد. در این مسیر، ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری بدون حضور قدرت هژمون و بالا بردن رشد اقتصادی و تجاری بین اعضا می‌تواند موثر واقع شود (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۶). جمهوری خلق چین به پشتوانه رشد بالای اقتصادی توانست به بهترین وجه از عامل اقتصادی در راستای «موازنه‌سازی نرم» در منطقه آسیای مرکزی بهره‌گیرد. در حالی که حجم مبادلات تجاری چین با کشورهای منطقه آسیای مرکزی تا سال ۲۰۰۰ میلادی در حدود ۱ میلیارد دلار بود، این رقم در سال ۲۰۱۰ میلادی به ۳۰ میلیارد دلار رسید که گویای یک رشد ۳۰ برابری آن هم در یک فاصله نسبتاً کوتاه ده ساله است. طی یک دهه گذشته، چین در میان شرکای تجاری اکثر کشورهای منطقه آسیای مرکزی، جایگزین روسیه شده و طبق آمار سال ۲۰۱۲ میلادی، به عنوان شریک اول صادراتی قزاقستان، ترکمنستان و ازبکستان شناخته شده است. اهمیت و جایگاه اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی بیش از هر زمان دیگری در جریان سفر ده روزه «شی جین پینگ» رئیس جمهور چین به چهار کشور ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان و قرقیزستان در سپتامبر

<sup>۱</sup>. Territorial Denial

<sup>۲</sup>. Staging Areas

<sup>۳</sup>. Economic Strengthening

۲۰۱۳ میلادی بود که منجر به انعقاد چندین قرارداد بزرگ اقتصادی به ارزش صدها میلیارد دلار گردید.<sup>۱</sup> بخش مهمی از جایگاه و نفوذ اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی، نتیجه حضور فعال چین در عرصه انتقال منابع انرژی از مسیر شرقی است که خط لوله قزاقستان-سین کیانگ به طول ۳۰۰۰ کیلومتر از جمله مهم‌ترین آن به شمار می‌رود.

عوامل مختلفی موجب تسهیل و تسریع نفوذ چین در عرصه اقتصاد منطقه آسیای مرکزی شده است. عواملی چون توانایی چین در اعطای وام‌های مختلف به دولت‌های منطقه آسیای مرکزی (دارای جذابیت فراوان برای اقتصادهای ضعیف منطقه)، اولویت اقتصادی چین در رابطه با کشورهای منطقه (بدون پیش شرط‌هایی چون رعایت حقوق بشر و دموکراسی که با منافع نظام‌های سیاسی اقتدارگرای منطقه مطابقت دارد)، جایگاه چین به عنوان وزنه تعادل در برابر نفوذ سنتی روسیه (استقبال رهبران منطقه در راستای تنوع بخشی به شرکای اقتصادی) و موقعیت چین به عنوان خریدار انرژی منطقه (بر خلاف روسیه که تنها واسطه انتقال انرژی است) موجب شده است جایگاه چین در عرصه تحولات اقتصادی منطقه آسیای مرکزی به صورت شایان توجهی افزایش یابد (سنایی، ۱۳۹۰: ۱۶۳) و ضمن تأمین امنیت پایدار و بهبود شرایط اقتصادی و رفاهی منطقه سین کیانگ، در راستای «موازنه‌سازی نرم» با سیاست‌های آمریکا در منطقه آسیای مرکزی گام بردارد.

چین در حوزه «موازنه سخت» نیز اقدامات قابل توجهی را صورت داده است. چین به موازات تقویت ساختار و توان دفاعی خود (موازنه درونی)، اقدام به توسعه مناسبات دفاعی و امنیتی خود با منطقه آسیای مرکزی (موازنه بیرونی) نیز نموده است. این امر از دو طریق صورت پذیرفته است. نخست، از طریق همکاری‌های دو جانبه دفاعی و امنیتی به ویژه با کشورهای همسایه قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان و دوم؛ از طریق بنیانگذاری و عضویت در سازمان همکاری شانگهای. آنچه بیش از همه در رابطه با «موازنه سخت» چین با سیاست‌های آمریکا مطرح شده است، مورد دوم، یعنی حضور و نقش‌آفرینی چین در سازمان همکاری شانگهای است. از دیدگاه برخی از ناظران، سازمان همکاری شانگهای در واقع یکی از کانون‌های اصلی مخالفت با جهان تک قطبی است و چین اگر چه در برخی قضایا از جمله

<sup>۱</sup> . در سفر رئیس‌جمهور چین به چهار کشور آسیای مرکزی جمعاً ۵۳ سند امضاء شد که اکثر این اسناد مربوط به همکاری‌های در بخش انرژی (سرمایه‌گذاری در طرح‌های نفت و گاز؛ استخراج؛ خرید سهام شرکت‌های نفتی و گازی؛ احداث خط لوله و...) بوده است.

نفوذ در آسیای مرکزی با روسیه اختلاف دارد، اما با توجه به اتفاق نظر دو کشور در این که یک‌جانبه‌گرایی آمریکا تهدیدی جدی علیه امنیت ملی‌شان است برای مقابله در برابر آن با یکدیگر متشکل شده و به صورت سدی (هر چند نه چندان مطمئن) در برابر مداخلات ائتلاف تحت رهبری آمریکا در امور کشورهای مخالف هژمونی آمریکا عمل می‌کند. هر چند در رابطه با دیدگاه یاد شده، می‌توان شواهد متعددی چون انتقاد سازمان همکاری شانگهای از نظام تک قطبی و رویکردهای یک‌جانبه آمریکا (به ویژه در دوران بوش) و نیز تعیین مهلت زمانی برای خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه خان‌آباد ازبکستان در سال ۲۰۰۵ را مطرح نمود؛ اما روند سیاست خارجی چین حاکی از آن است که این کشور به دلیل رویکرد تعاملی مبتنی بر تنش‌زدایی در عرصه روابط دو جانبه خود با آمریکا، خواهان تبدیل این سازمان به یک ائتلاف ضد آمریکایی نیست. شریعتی‌نیا در این مورد معتقد است:

«چین در منطقه آسیای مرکزی، نوعی دیپلماسی چند جانبه و نهادینه را در پیش گرفته و تلاش دارد تا مناسبات رو به گسترش خود با کشورهای این منطقه را به گونه‌ای روز افزون نهادینه سازد. نماد این تلاش، سازمان همکاری شانگهای است، سازمانی که از نام آن پیداست چینی‌ها در آن نفوذ زیادی دارند. این نهاد با طراحی چینی شکل گرفت و از آن هنگام تا کنون نیز دقت در رفتارهای این نهاد به ویژه بیانیه‌هایی که در پایان نشست سران منتشر می‌شود به خوبی بازتاب‌دهنده نگرش چینی به صحنه بین‌المللی است. در این نهاد، چین همواره برگسترش پیوندهای اقتصادی میان اعضا تأکید داشته و پیشنهادهایی چون ایجاد بانک توسعه سازمان همکاری شانگهای، ایجاد منطقه آزاد تجاری میان اعضا و اعطای خط اعتباری ۱۰ میلیارد دلاری برای گسترش همکاری‌های اقتصادی میان کشورهای عضو را مطرح کرده است» (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۴۷-۱۴۸).

صرف‌نظر رویکرد و انتظارات اقتصادی، نگاه و رویکرد سیاسی و دفاعی چین به سازمان همکاری شانگهای بیش از آن که متوجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای نظیر آمریکا باشد، عمدتاً متوجه تامین امنیت منطقه آسیای مرکزی به ویژه مناطق همجوار با منطقه سین‌کیانگ، تامین امنیت مرزهای طولانی شمال غربی چین، مبارزه و سرکوبی جنبش‌های جدایی طلب و جریان‌های دینی افراطی در دو سوی مرز سین‌کیانگ و کشورهای منطقه آسیای مرکزی، حفظ امنیت انتقال انرژی و در نهایت مبارزه با قاچاق مواد مخدر است. چنانچه در بخش قبلی اشاره شد، مهم‌ترین نگرانی چین از ناحیه سیاست‌های نظامی آمریکا،

موضوع استقرار طولانی مدت (نه کوتاه مدت) نیروهای نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی بود که این نگرانی نیز پس از خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه خان‌آباد ازبکستان در سال ۲۰۰۵ میلادی و پایگاه ماناس قرقیزستان در سال ۲۰۱۴ میلادی تا حد زیادی برطرف شد. از سویی دیگر ماهیت رزمایش‌های نظامی که چین در منطقه آسیای مرکزی برگزار نموده است (به ویژه رزمایش‌های دو جانبه با کشورهای منطقه) نیز موید آن است عمده نگرانی چین را امنیت مناطق مرزی شمال غرب به ویژه منطقه سین کیانگ تشکیل می‌دهد.

مجموع مباحث یاد شده در این بخش حاکی از آن است که حضور چین نه تنها ژئواکونومی منطقه آسیای مرکزی را متحول ساخته، بلکه حوزه‌ای جدید از تعامل استراتژیک با کشورهای منطقه را تعریف کرده است، حوزه‌ای که به طور سنتی در رقابت قدرت‌ها در این منطقه چندان مورد توجه نبوده است. به بیان دیگر آنچه در تاریخ رقابت قدرت‌ها در این منطقه مورد توجه بوده، نه «ژئواکونومی»، بلکه «ژئوپلیتیک» بوده است در حالی که چین از مسیر دیگری وارد این صحنه شده و بازی جدیدی را شکل داده است. این که حضور و نفوذ تشدید شونده چین در «ژئواکونومی» آسیای مرکزی به تدریج قابل ترجمه به نفوذ ژئوپلیتیک خواهد بود، پرسشی است که اکنون نمی‌توان پاسخ روشنی به آن ارائه کرد. به عبارت دیگر در مورد این که چین در حال تبدیل نفوذ ژئواکونومیک خود در این منطقه به نفوذ ژئوپلیتیک است یا خیر شواهد چندان برای قضاوت وجود ندارد. در ادبیات دیپلماسی چین، شواهدی در این مورد نمی‌توان یافت. در مراکز تحقیقاتی این کشور نیز به موضوع حضور این کشور در آسیای مرکزی بیشتر از زاویه انرژی و همکاری‌های اقتصادی پرداخته شده است» (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۱: ۱۴۸). «پیتر لینک»<sup>۱</sup> و «ویتالی نامکین»<sup>۲</sup> نیز در رابطه با رویکرد چین در منطقه آسیای مرکزی معتقد هستند:

*«چین بازیگر فرامرزی پرنفوذ صحنه سیاسی آسیای مرکزی است. این کشور با نمایش رویکردی واقع‌بینانه که در ذات سیاست هایش وجود دارد، ترجیح می‌دهد در آن منطقه، محتاطانه عمل کند؛ چرا که نقاط مشکل‌زای سیاست خارجی پکن در منطقه آسیا-پاسفیک واقع شده‌اند. این نقاط شامل تایوان و جزایر مورد مناقشه در دریاهای جنوبی است. جمهوری*

<sup>۱</sup> Peter Link

<sup>۲</sup> Vitaly Namkyn

خلق چین، خواسته‌ها و منافع خود را در آسیای مرکزی، در زمانی نامناسب مطرح نمی‌کند؛ این امر به هیچ وجه به معنی نبود آنها نیست» (لینک و نامکین، ۱۳۹۱: ۲۷۷).

در مجموع، کوشش‌های چین برای نفوذ در منطقه آسیای مرکزی و نیز «موازنه‌سازی» در مقابل سیاست‌های آمریکا در هر دو بعد «موازنه نرم» و «موازنه سخت» قابل ارزیابی است. اما روند تحولات یک دهه گذشته و ظرفیت بالای ژئواکونومیک چین در منطقه آسیای مرکزی به موازات پرهیز این کشور از اتخاذ رویکردهای تقابلی و ژئوپلیتیک، حاکی از آن است که این کشور در حوزه «موازنه نرم» از توفیق به مراتب بیشتری برخوردار بوده است. از این رو، الگوی ضد هژمونیک چین در قبال سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را باید «موازنه نرم» به محوریت توانایی‌های اقتصادی و ژئواکونومی دانست.

### نتیجه‌گیری

این مقاله با مفروض قرار دادن ایالات متحده آمریکا به عنوان یک «قدرت هژمونیک» و تاثیرگذار در سطح منطقه آسیای مرکزی، این پرسش را مطرح ساخت که سه کشور جمهوری اسلامی ایران، فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین برای مقابله و یا کاهش تاثیرگذاری اهداف و برنامه‌های آمریکا در سطح منطقه آسیای مرکزی از چه رویکردهایی بهره‌جسته‌اند؟ آیا این رویکردها و به عبارتی واکنش‌ها، یکسان بوده و یا وضعیت‌های متفاوتی را تجربه نموده است؟ به منظور پاسخ به پرسش‌های یاد شده، این فرضیه مورد آزمون قرار گرفت که «الگوهای رفتاری سه کشور ایران، روسیه و چین در قبال سیاست خارجی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی، مطابق با مزیت‌های نسبی این سه بازیگر در حوزه‌های جغرافیایی - ژئوپلیتیک، سیاسی، دفاعی - امنیتی و فرهنگی - تمدنی منطقه آسیای مرکزی و نیز ماهیت روابط دو جانبه با ایالات متحده آمریکا، روند یکسانی را تجربه نکرده و متفاوت بوده است».

نتایج این مقاله با کاربست «نظریه هژمونی» و مفاهیم «ضد هژمونی»، «موازنه نرم» و «موازنه سخت» بر سیاست‌ها و رویکردهای سه کشور ایران، روسیه و چین، حاکی از تایید فرضیه فوق است. بدین ترتیب که «الگوی ضد هژمونیک ایران» بر مبنای «موازنه نرم» شکل گرفته و با فراز و نشیب‌های مختلف در گذر زمان تداوم یافته است که به نظر می‌رسد با توجه به روند تحولات منطقه تا آینده نزدیک نیز این روند همچنان ادامه داشته باشد.

«الگوی ضد هژمونیک فدراسیون روسیه» نیز در راستای مفهوم «موازنه‌سازی» در هر دو بعد «موازنه نرم» و «موازنه سخت» قابل ارزیابی است. اما روند تحولات دو دهه گذشته و نتایج عملی واکنش‌های روسیه نشان می‌دهد که این کشور در حوزه «موازنه سخت» از توفیق به مراتب بیشتری برخوردار بوده است. از این‌رو، الگوی ضد هژمونیک روسیه در قبال سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را باید «موازنه سخت» به محوریت توانایی‌های دفاعی-امنیتی دانست. در نهایت «الگوی ضد هژمونیک جمهوری خلق چین» نیز با توجه ظرفیت بالای ژئواکونومیک چین در منطقه آسیای مرکزی به موازات پرهیز این کشور از اتخاذ رویکردهای تقابلی و ژئوپلیتیک به صورت «موازنه نرم» به محوریت توانایی‌های اقتصادی و ژئواکونومی شکل گرفته است. در مجموع، مخرج مشترک رویکرد هر سه کشور ایران، روسیه و چین در قبال سیاست‌های ایالات متحده آمریکا، حرکت به سمت «موازنه‌سازی» بوده است. اما نقطه افتراق این سه کشور را باید اتخاذ «الگوهای ضد هژمونیک» مبتنی بر «موازنه نرم» و «موازنه سخت» دانست که دلایل آن را باید در مزیت‌های نسبی مختلف این سه بازیگر در حوزه‌های جغرافیایی-ژئوپلیتیک، سیاسی، دفاعی-امنیتی و فرهنگی-تمدنی منطقه آسیای مرکزی و نیز ماهیت روابط دو جانبه متفاوت هر یک از سه کشور با ایالات متحده آمریکا جستجو نمود.

### منابع و مأخذ

- اوجلی، انریکو و گریک مورفی (۱۳۷۳)، «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل؛ با نگاهی به رابطه ایالات متحده با جهان سوم»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، فصلنامه راهبرد، شماره ۵، زمستان.
- ایکنبری، جان (۱۳۸۴)، *تنها/بر قدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه: عظیم فضلی‌پور، تهران: موسسه مطالعات فرهنگی و بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ایوانز، گراهام و جفری نونام (۱۳۸۱)، *فرهنگ روابط بین‌الملل*، مترجم: حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: میزان.
- تویسرکانی، مجتبی (۱۳۸۸) «تحلیلی بر قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی در مقایسه با خاورمیانه»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۷، پاییز.
- رضایی، علی‌رضا (۱۳۸۷)، «چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل»، فصلنامه *راهبرد توسعه*، شماره ۱۶، زمستان.
- سازمند، بهاره و فریبرز پیرسلامی ارغوانی (۱۳۹۱)، «چالش‌های ژئوپولیتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین»، فصلنامه *روابط خارجی*، شماره ۱۴، تابستان.
- سنایی، مهدی (۱۳۹۰) *روابط ایران و آسیای مرکزی: روندها و چشم‌اندازها*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۱)، «چین و آسیای مرکزی: تغییر در ژئواکونومی»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۷۷، بهار.
- شوری، محمود (۱۳۸۲)، «هژمونی و ضد هژمونی»، فصلنامه *راهبرد*، شماره بیست و هفتم، بهار.
- عطری، فاطمه (۱۳۹۰)، «ایران و کریدور تراسیکا؛ ظرفیت‌ها و چالش‌ها»، موسسه *مطالعات ایران/اوراسیا (ایراس)*، ۳۰ شهریور.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، «رهیافت نظری بر دیپلماسی منطقه‌ای: واحدهای تجدید نظرطلب در گذار چرخه سیستمی قدرت»، فصلنامه *روابط خارجی*، شماره ۱۶، زمستان.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۸۸)، «تأملی بر طرح تشکیل باشگاه انرژی در سازمان همکاری شانگهای»، فصلنامه *راهبرد*، شماره ۵۱.
- کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۲) «روسیه و حمله نظامی احتمالی به ایران: از اقدامات احتیاطی تا تداوم سیاست خاکستری»، فصلنامه *دیپلماسی دفاعی*، سال سوم، بهار.
- کیوان حسینی، اصغر، الف (۱۳۸۹)، «کارکرد مکتب پساگرامشی در تشریح رفتار نرم افزاری بازیگر چیره‌طلب»، فصلنامه *راهبرد*، سال نوزدهم، شماره ۵۶.

- کیوان حسینی، اصغر، ب (۱۳۸۹)، «نظریه ضد آمریکا گرایی؛ روند تحول از ژورنالیسم تا نظریه علمی با تاکید بر ضد آمریکا گرایی اروپایی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره سوم، تابستان.
- لینک، پیتر و ویتالی نامکین (۱۳۹۱)، *آسیای مرکزی؛ دو دهه پس از استقلال*، ترجمه علیرضا عیاری، تهران: انتشارات ایراس (وابسته به موسسه مطالعات ایران و اوراسیا)، چاپ اول.
- متقی، ابراهیم و علی‌رضا رضایی (۱۳۹۰)، «تبیین مبنای تئوریک تحلیل نظم جهانی در دوران پسا جنگ سرد»، فصلنامه سیاست، شماره ۲۴، زمستان.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹)، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ سوم.

- Allworth, Edward (1994), *Central Asia: 130 Years of Russian Dominance, A Historical Review*, Durham, N. C. and London: Duke University Press.
- Lam, Willy W. (2006), *Chinese Politics in the Hu Jiantao Era: New Leaders, New Challenges*, London and New York: M. E. Sharp.
- Nye, Joseph (1997), *Understanding International Conflicts*, New York: Wesley Longman.
- Walt, Stephan (2005), *Taming American Power*. New York: Cornell University Press.